بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 7/2/1387

بحث در تقریب مرحوم حاج شیخ بود محصل فرمایش ایشان این بود که اینکه ما قائل به تداخل میخواهیم بشویم این تداخل ناشی از این هست که متعلق جزا به نحو صرف الوجود اخذ میشود و ظهور دارد در متعلق جزا در صرف الوجود بودن ما این را منکر هستیم ، نه ،متعلق جزا حقیقت الوجود هست ، طبیعتی که در آن وجود ملاحظه شده و کیفیت ملاحظه وجود مشخص نیست ، و نحوه ملاحظه وجود تابع وحدت و تعدد اراده هست ، اگر اراده واحد باشد متعلق جزا هم به وجود واحد میشود ، اگر متعدد باشد آن متعلق به وجودهای عدیده ایجاد میشود ، این محصل فرمایش ایشان بود .ما عرض میکردیم در مورد علل تکوینی و تاثیرش در معلولات میخواهیم صحبت کنیم اینکه کلامشون درست هست یا نه چه بسا مناقشه میشود کرد، حالا ما بحث را روی اراده متمرکز میکنیم، اراده حالا چه به معنای اراده فاعلی باشد(فاعل مختار) یا اراده آمری ،هر کدام از اینها باشد بدون تعیّن مراد اراده معقول نیست ، یک توضیحی در این مورد عرض کنم ، ببینید اراده تعلق میگیرد به وجود ذهنی یعنی عرضی است که معروضش وجود ذهنی است ولی این وجود ذهنیی که یک نحوه ارتباطی با خارج دارد ، نحوه تشخّصش و تعیّنش در خارج باید مشخص باشد ، یک موقعی شما آن مصلحت را در اصل وجود شیئ میبینید، در صرف الوجود شیئ میبینید، اولین وجودی که از شیئ تحقق پیدا میکند آن ذی مصلحت هست ، من نگاه میکنم میبینم که اگر ظرف وجود با این طبیعت پر بشود این مصلحت دارد، من تشنه ام اولین لیوان آبی که برای من آورده بشود آن رفع عطش از من میکند، گاهی اوقات نه به عدد افراد آن طبیعت من مصلحت را در خارج میبینم در فردی از آن طبیعت مصلحت جداگانه میبینم ،خوب طبیعتا اراده من به تک تک آن افراد تعلق میگیرد در واقع یک مفهوم ذهنیی هست که مفروض این نیست که در خارج تحقق دارد ولی مفروض این هست که میتواند در خارج تحقق پیدا کند ، یک مفهومی را انسان تصور میکند که نحوه تحققش در خارج مشخص هست، و الّا یک چیزی که معلوم نیست به چه نحو در خارج تحقق پیدا کند این اراده بهش تعلق نمیگیرد یعنی در واقع وقتی مکلف در اراده آمری و فاعل در اراده فاعلی به عالم خارج نگاه میکند عالم خارج را مثلا الان خالی از وجود میبیند ولی میبیند که اگر این عالم خارج با صرف الوجود آن طبیعت پر بشود این مطلوبش تامین شده است ، یک موقعی اینشکلی میبیند، یک موقع میبیند باید مجموع وجودات آن طبیعت به نحو وحدانی پر بشود تا مصلحت غرض من تامین بشود این هم یکجور است ،یکجور سومش هست که میبیند که مصالح عدیده وجود دارد هر فردی مصلحت جداگانه ای دارد در نتیجه ارادات عدیده ای به آن اشیاء تعلق میگیرد ، هر فردی از افراد طبیعت یک اراده ای به آن تعلق میگیرد که اراده منحل میشود به عدد افراد طبیعت حالا در مورد این بعدا بیشتر توضیح میدهم، اجمال قضیه این هست که بدون تعیّن مراد معنا ندارد که اراده تعلق بگیرد ، یکجور دیگه هم میشود تصور کرد ، بعد از اینکه این سه گونه تصور را در ذهنش آورد ذهن انسان این قدرت را دارد که از اینها یک جامع گیری بکند آن جا مع این است که به هر حال یک نحوه تحققی برای طبیعت ، یعنی آن ویژگیهای که خاص تحقق طبیعت را تجرید کند و از بین ببرد بگوید یک تحققی حالا آن تحقق در ضمن یک فرد است ، اولین فرد است ،د رضمن مجموع افراد است ، در ضمن جمیع الافراد آن را کار نداریم، حالا این سه جور ملاحظه را که گفتیم اینها ملاحظه هایی بود که هیچگونه خصوصیتی نسبت به فردی دون فردی در آن ملاحظه نمیشد ، یکجور ملاحظات دیگه ای هم ممکن است بشود آن فرد خاص طبیعت ، این حالا منحصر نیست به این سه جور،ملاحظات عدیده ای هم هست مثلا شما حتی ملاحظاتی که نسبت به افراد هم هیچ خصوصیتی نداشته باشد مثلا فرد دوم طبیعت ، فرد دهم طبیعت، این هم خوب یک ملاحظه هست، ملاحظات عدیده ای انسان میتواند بکند ، ملاحظات اصلیی که بدون خصوصیتی نسبت به فردی دون فردی که انسان ملاحظه کند همین ملاحظه صرف الوجودی ، مجموع الوجودی و جمیع الوجودی هست که گفتیم (گاهی اوقات انسان یک حب غیر مشخص دارد یعنی انسان میداند که این طبیعت درش مصلحت هست ولی نمیداند مصلحت در یک فردش هست ،در همهء افرادش هست، در مجموع الافرادش هست، ولی میداند فی الجمله یک مصلحتی این وسط هست، خوب این که انسان خیلی وقتها این چنین هست ولی ویژگیهاش را هنوز نمیداند ،من میدانم این قرص را باید بخورم ، یک روز باید بخور یا مادام العمر باید بخورم نمیدانم ، بدون قید و شرط باید بخورم یا با آب باید بخورم یا .. نمیدانم ،اینها میشود، انسان یک اهمالی در مقام ثبوت در مقام حب داشته باشد فی الجمله میداند این درش یک مصلحت هست چون میداند درش مصلحت هست در نتیجه حبّش هم علی وجه الاطلاق بهش تعلق میگیرد ، این درست است، حب اجمالی تصویر دارد ، مصلحت اجمالی تصویر دارد یعنی علم من به علم اجمالی مصلحت داشتن معقول هست ، حب اجمالی معقول است ولی این وقتی میخواهد به اراده تبدیل بشود اراده محرّک عبد باید باشد به طرف عمل، مقام محرّکیت رسید این باید تعیّن پیدا بکند یک تعیّن خاص، یعنی در واقع مشخص باشد که من را به چی دارید تحریک میکنید، اگر هم من مسلم برام صرف الوجود قدر متیقّن هست اولین وجود محبوب هست حالا دوم سوم دهم را نمیدانم اینجا به مقدار صرف الوجود من تحریک میکنم یعنی اراده من دیگه محدوده اش همان صرف الوجود است ، اصلا اراده ندارم ، نه اینکه اراده نا متعیّن هست، اراده به صرف الوجود تعلق میگیرد، نسبت به دومی عدم اراده ثبوتی وجود دارد نه اینکه غیر متعین هست در مقام ثبوت معلوم نیست که اراده من تعلق گرفته یا تعلق نگرفته است ، بله گاهی اوقات همان حب اجمالی که من دارم از باب احتیاط سبب میشود که تمام افراد را من انجام بدهم باز هم اراده تعلق میگیرد به مطلق الوجود به جمیع الوجودات به مجموع الوجودات، به هر حال یا به جهت اینکه محطّ مصلحت من هست یا به دلیل احتیاط ، هرچی میخواهید بگید یعنی باید آن مرکز اراده را مشخص کند ، اراده معقول نیست که بدون تشخّص و تعیّن و بدون اینکه نحوه تحقیق این مراد در خارج مشخص بشود نمیتواند تعلق بگیرد چون اراده میخواهد من را تحریک کند برای اینکه این شیئها در خارج تحقق واقع بشوند، خوب وقتی لا متعین هست یک فرد ده فرد صد فرد ... به چه نحو ، حالا یک فرد هم هست اولین فرد ، مجموع افراد ،اینها تا مشخص نشود نمیتواند من را تحریک بکند، (تعیّن خارجی صرف الوجود را نمیخواهیم بگیم)چند مرحله تعین داریم یک تعینی هست که بالاخره مشخص بشود به نحو صرف الوجودی است ؟ مجموع الوجودی است؟ به نحو جمیع الوجودی؟ وجود خاص است یا وجود مطلق است ؟ این نوع تعیّنات باید باشد اگر این تعیّنات با وجود خارجی فاصله دارد اگر صرف الوجود بود صرف الوجود محققش این لیوان آب خوردن است یا لیوان آب خوردن بعدی است ؟ معلوم نسیت، یک مرحله تعیّنی هست برای اینکه من را تحریک کند برای اینکه برم برای آب آوردن بعد که رفتم در سدد آب آوردن وجود خارجی را بالاخره باید در ضمن یک فردی با مشخصّات خاص محقق بکنم بالاخره یا یک ساعت خاص ، زمان خاص ، مشخصاتی که آن فرد خارجی را از دیگر افراد جدا میکند، آن چیزهایی که آن فرد را مشخص میکند اراده محبوب نیست اراده خارجی است ، من به خاطر اینکه نزدیکتر بود این لیوان را برداشتم نه بخاطر محبوبیّت، ما ابتدای ابتدا ممکن است یک لا متعیّن باشد علم اجمالی دارم که مصلحتی در اینجا وجود دارد در این طبیعت مصلحت دارد ولی نمیدانم طبیعت به نحو مطلق ذی مصلحت هست یا با قید خاصی مصلحت هست نمیدانم به نحو صرف الوجود طبیعت است ، صرف الوجود یعنی یک وجودش ،یا دو وجودش یا سه وجودش یا ده وجودش ، یا همه وجوداتش، اینها همه اعتبارات مختلفی هست که ممکن است انسان نسبت به اینکه چه خصوصیتی از خصوصیّات هست علم تفصیلی نداشته باشد علم اجمالی داشته باشد، عیب ندارد، در مجموع همین ابتدائی که حب به انسان تعلق میگیرد علم به مصلحت تعلق میگیرد ممکن اجمال صرف باشد آن هیچ مانعی ندارد ولی این اجمال تا یک نوع تفصیلی در آن نیاد نمیتواند من را تحریک کند، تفصیل به چه نحو است؟ مثلا دکتر میگه آقا بیست بار قرص باید خورده شود این قرص را تعیین میکند خودم هم محاسبه میکنم برای اینکه خوب بشم باید بیست تا از اینها بخورم اما حالا اینها را کجا بخورم یک نوع تشخصاتی باید داشته باشد از لحاظ فاصله بین دفعات و از.. باید بشود ، به هر حال تا این مرحله یک نوع تعینی پیش میرود اینجا تا این مرحله که پیش رفت شخص میتواند امر به دیگری بکند بگه آقا شما باید بیست تا قرص بخوری که فاصله آنها هم باید شش ساعت یکبار باشد و هرقرص را هم با یک لیوان آب باید بخوری همه چیز را تعیین میکند ،بله گاهی اوقات چون انسان نمیداند چون علم اجمالی داری ،علم اجمالی گاهی اوقات الان فی الجمله چون هنوز وقت عمل نگذشته من را تحریک میکند برای بار اول چون هنوز زمان دارد برای اینکه به بار دوم تصمیم بگیرد خوب میگیم قدر متیقن حالا این دفعه یکبارش را بخور تا بعد ببینیم چکار میکنیم، کما اینکه پزشکی که داره معالجه میکند به پرستار میگه شما این آمپول اول را بزنم تا من بیام تصمیم بگیرم آمپول دوم لازم هست یا لازم نیست اینجا اراده فقط به آمپول اول تعلق گرفته است نسبت به آمپول دوم شک نیست در اینکه اراده تعلق گرفته است یا نگرفته است ، نه ، اصلا اراده تعلق نگرفته است، شک در این است که ممکن است بعدا اراده تعلق بگیرد ، ممکن است تا آخر هم من در مقام شک بمانم، چون در مقام شک بمانم گاهی اوقات مراد من آنقدر قوی است ، میگم این ضرر که ندارد فوقش این است که یا .. یا من به مرادم میرسم ،تا یک نوع تشخصی مراد پیدا نکند ولو تشخص به این نحو که به نحو صرف الوجودی است به نحو مطلق الوجودی است به نحو تعداد دفعات است ، یکی از اینها به هر حال باید تشخصات باید پیدا کند تا به هر حال بتواند تحریک کند، البته بعد از آن هم تازه که تشخص پیدا کرد به این نحو تشخص، که این مرحله تشخص میتوانم امر کنم ، امر من این شکلی است میتوانم امر کنم آقا شما یکبار باید قرص بخورید حالا با مشخصات یا بدون مشخصات بالاخره باید مشخص بشود چه شکلی است ف یکبار به نحو مطلق قرص بخورید یا یک بار قرصی که همراه آب هست قرصی که بین غذا خورده میشود ، قرصی که ....امثال اینجور ویژگیها، بعدا این نوع تعیّن که پیدا کرد خود عبد وقتی میخواهد فعل خارجی را تحقق ببخشد بالاخره فعل خارجی را درضمن یک فرد خاصی، یا آن فردی را که به عنوان اولین فرد انتخاب میکند و او محقق غرض هست در لیوان است آن قرصی که من میخواهم یا با شکم گرسنه میخورم یا سیر میخورم اینها هیچکدامش دخالت در غرض آمر ندارد میگه اینها هیچکدامش برای من مهم نیست مهم این است که شما این قرص را بخورید اگر به نحو مطلق اخذ شده باشد ، یکبار باید بخورید ،یکبار هم بخورید خوب با آن نحوی که شما میخورید آن نحوه های خاصش در اراده فاعل دخالت دارد یعنی باز فاعل اگر بخواهد آن مراد را در عالم خارج تحقیق ببخشد باید به یک فرد کاملا مشخص برسد و الا اراده تعلق نمیگیرد ، ترجیح بلا مرجح محال است، اراده باید به چیزی تعلق بگیرد که تشخیص مصداقش برای عبد ممکن باشد ،(اجمال دو نحو داریم یک موقع میگیم که من نمیدانم تعیّن ثبوتی هم ندارد یعنی یا یکی است یا دو تا یا ده تا یا هزارتا یا ... هیچگونه اشارات نمیتوانم بکنم با یک عنوانی که این عنوان مشخص آن واقع خارجی باشد، یک موقع نه با یک عنوان اجمالی مقداری که به عقیده شما ، شما را خوب میکند ، این خودش یک نوع عنوان است ، همین مقدار کافی است )مثل احرام بستن امیر المومنین با نیت احرام بستن مثل احرام بستن پیامبر،)علی ای تقدیر اراده من باید به یک شیئ مشخص تعلق بگیرد ، بدون تشخّص معقول نیست این اراده محرّکیت پیدا کند نسبت به امر.